

جلوه‌هایی از باورهای نجوم قدیم در دیوان خواجه کرمانی

محمدرضا سلیمانی دلارستانی^۱

دکتر عباس ماهیار^۲



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۰۲

چکیده

ایرانیان در روزگاران کهن همانند دیگر ملل با تأمل به خورشید و اختران می‌نگریستند. آشنایی ادیبان فارسی سبب شد تا از واژگان کیهانی و باورها و عقاید وابسته به آن به شعر و نثر فارسی راه یابد و زیباترین مضامین نو خلق گردد. این مقاله سعی دارد جنبه‌هایی از باورهای نجومی موجود در دیوان خواجه کرمانی را به شیوه کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار داده و به روش تحلیلی-توصیفی به نگارش در آورد.

واژگان کلیدی: خواجه، دیوان، نجوم، باورها، پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. rezasoleimani135@yahoo.com

۲ - استاد گروه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. Mahyar@kiauo.ac.ir

۱- مقدمه

گذشتگان افلاک را در آفرینش، مرگ آدمی و نیز تیره‌بختی و خوش‌بختی موثر می‌دانستند. آنچه بیشتر برای پیشینیان جالب بود، آن قسمت از علم ستاره‌شناسی است که به استخراج احکام و تأثیر آن در سرنوشت آدمیان مربوط است و به آن «تنجیم» یا «علم احکام نجوم» (Asrtology) گفتند و آن، با علم نجوم (Astoronomy) که علمی است که در آن حرکات ستارگان بررسی می‌شود و برای تقویم و گاه‌شماری به کار می‌رود، تفاوت دارد. (حلبی، ۱۳۷۸: ۱۲)

«نجوم احکامی» شیوه‌ای در غیب‌گویی و فال‌بینی است و بر این اصل استوار است که ستارگان و سیارات بر اجسام زمینی و سرنوشت افراد و اقوام تأثیر دارند. امروزه اختربینی در شمار علوم به حساب نمی‌آید و یا آن را علم کاذب می‌شمارند. ستاره‌شناسی، در گذشته در ایران، ارزش و اهمیت بسیار داشته است و استفاده از منجمان در میان درباریان و خانواده‌های متمکن برای تعیین وقت و سعد و نحس ایام و... بسیار شایع بوده است.

«نجوم احکامی» در گذشته، نوعی علم در شناخت حالات، ویژگی‌ها و تأثیرات سیارات و کواکب بوده است که به مرور زمان در میان عامه نیز جایی برای خود یافت و باورهای پیرامون بعضی از قسمت‌های این علم شکل گرفت. گذشتگان چون در برابر سوالات خود و اتفاقاتی که پیش می‌آمد، جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌یافتند، سعی می‌کردند با ربط دادن برخی از آن‌ها به آسمان و احکام نجوم، برایشان توجیهی بیابند.

با تمامی این‌ها «نجوم احکامی» خود مقدمه‌ای برای دستیابی به علم نجوم شد و «نجوم احکامی» و باورهای پیرامون آن توسط عالمان نجومی بزرگی مانند ابوریحان بیرونی که خود به آن اعتقاد نداشتند، به مرور زمان از اذهان زوده شد.

لازم به یادآوری است در این پژوهش عدد سمت چپ ممیز شماره صفحه و عدد سمت راست آن شماره بیت است.

۱- قمر در عقرب

عبور قمر از برج عقرب در تداول عامه به «قمر در عقرب» تعبیر می‌شود. منجمان احکامی در یکی از تقسیم‌بندی‌های خود، نخستین برج هر فصلی را «منقلب» و دوم را ثابت، سوم را ذوجسدین می‌خواندند. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۵۳)

از این رو برج‌های «ثور، اسد، عقرب و دلو» برج‌های ثابت هستند.

احکامیان معتقد بودند هنگامی سفر باید کرد که قمر در برج‌های منقلب و یا ذو جسدین باشد هنگام واقع شدن قمر در برج‌های ثابت، سفر کردن جایز نیست. عقرب از برج‌های ثابت است. درباره‌ی آن گفته‌اند عقرب دلیلی سنگینی سفر و مشقت و خوف راه است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

خواجه با توجه به چنین اعتقادی گفته است:

چون عزم راه کردم بنمود زلف و عارض
یعنی قمر به عقرب روز سفر نباشد
(خواجه، ۱۳۷۴: ۴۲۳)

ماه در عقرب و قصب بر ماه
شام بر نیمروز و چین در شام
(همان: ۴۵۸)

۲- نور گرفتن ماه از خورشید

خورشید به همه‌ی سیارات نور می‌بخشد و ماه نیز از آن بی‌نصیب نیست. کسب نور ماه از خورشید مورد تأیید عالمان علم نجوم قدیم و دانش ستاره‌شناسی امروز بوده است. خواجه این نکته‌ی علمی را وسیله‌ای برای ابداع تصویرهای خیال‌انگیز خود قرار داده است:

نی‌راعظم ز نور خاطرش مقتبس چون جرم ماه از آفتاب

(خواجو، ۱۳۷۴: ۱۱)

ز نور عشق برافروز شمع منظر دل به حکم آنک مه از مهر می‌پذیرد نور

(همان: ۲۶۹)

و نیز: ۱۱ / ۶۸۲، ۶۱ / ۵۴۱، ۴۱ / ۳۶۳، ۴۱ / ۷۶۵.

شاعر در ابیات زیر پیامبر اکرم (ص) و ممدوح خود (ابواسحاق) را به خورشید مانند کرده است که ماه از فروغ روی او کسب نور می‌کند:

گو مه به نور خویش مشو غره زان که او عکسی بود ز غره غرّای مصطفی

(همان، ۶۲۵)

کسی که زیر چراغ فلک بود، داند که هست نور مه از شمع رای بواسحق

(همان: ۵۹۵)

۳- ورود ماه به برج آبی منشأ نزولات آسمانی و بارش باران است

اخترشناسان قدیم هر کدام از دوازده برج را به یکی از عناصر اربعه نسبت می‌داده و منطقه‌ی البروج را به توالی بروج میان آن‌ها تقسیم می‌کرده‌اند. برج‌های حمل تا حوت را به ترتیب به عنصرهای آتش، خاک، باد و آب نسبت می‌داده‌اند. در نتیجه برج‌های سرطان و عقرب و حوت، مثلث آبی یا بروج آبی را تشکیل می‌دهند.

(ماهیار، ۱۳۹۳: ۱۲۸)

منجمان احکامی معتقد بودند که چون ماه در هر یک از برج‌های آبی در آید دلیل

بر نزول باران است. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۴۱)

حکیم نظامی در این باره می‌گوید:

فشاند از دیده باران سحابی که طالع شد قمر در برج آبی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۸۲)

خواجو نیز با الهام از این باورداشت شدت گریه‌ی خود را بازگو می‌کند:
 تاتو در چشمی مرا از گریه خالی نیست چشم ماه چون در برج آبی شد ز باران چاره نیست
 (خواجو، ۱۳۷۴: ۲۱۷)

۴- منازل قمر

ماه مدار خود را در مدتی کمتر از بیست و هشت روز طی می‌کند. اگر مدار آن را بیست و هشت قسمت کنیم، مشخص می‌شود که ماه هر روز کمتر از سیزده درجه از این مدار را پشت سر می‌نهد. اندازه‌های نزدیک به سیزده درجه‌ای را که ماه در هر روز طی می‌کند «منازل قمر» می‌گویند. (مصاحب: ۲۸۵۸)

تعداد منازل قمر در نزد هندوان بیست و هفت منزل و در نزد تازیان بیست و هشت منزل است. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۰۶)

آن چه از منازل قمر در دیوان خواجو آمده، به شرح زیر است:

۴-۱- عین الثور یا دبران

ستاره‌ی قدر اول صورت فلکی ثور است و چون در چشم این صورت قرار دارد آن را «عین الثور» می‌خوانند و چون پس از ثریا می‌آید آن را دبران نیز می‌نامند زیرا «دبور» به معنی از پس آمدن است. (صوفی، ۱۳۸۱: ۱۴۵)

دبران به «تابع النجم» و «تالی النجم» و «حادی النجم» (حدی خوان ثریا) نیز موسوم است. دبران منزل چهارم از منازل قمر است و اخترشماران آن را نحس می‌شمارند. (همان: ۱۴۶)

خواجو درباره‌ی درخشش ستاره‌ی عین الثور در دل شب و به خاموشی گراییدن آن در اثر طلوع خورشید می‌گوید:

چشم شیر به عین الثور روشن بود لیک تیره شد چون پیل آتش فام خود بگشود فام
 (خواجو، ۱۳۷۴: ۷۸)

۴-۲- جبهه

جبهه منزل دهم از منازل قمر است و آن چهار ستاره است که بر پیشانی و گردن و تن صورت فلکی اسد واقع است:

گویند قمر جبهه بود منزل او این طرفه که جبهه‌ی تو عین قمرست
(همان: ۵۲۳)

کوهه‌ی پیل افق تختی بر او از زر نقوش جبهه‌ی شیر فلک لوحی براوازخون رقم
(همان: ۷۸)

مانند مهی که جبهه‌ی او بدرست در بلده ندیدم قمری با اکلیل
(همان: ۵۴۲)

۴-۳- سماک رامح و سماک اعزل

سماک رامح کوکبی است سرخ رنگ در صورت فلکی عوّا که اعراب دو ستاره کم فروغ‌تری را که به ران راست و ساق پای چپ است به شکل نیزه‌ای تصوّر می‌کرده‌اند. سماک رامح را بر اسطرلاب نقش می‌کردند و برخی از منجمان آن را به جای صورت فلکی عوّا «حارس شمال» یا «حارس السّما» می‌گفتند. (صوفی، ۱۳۸۱: ۴۸)

در مقابل سماک رامح، سماک اعزل در دست چپ صورت فلکی عذرا (سنبله) واقع شده است که به منزل چهاردهم قمر محسوب می‌شود. چون هیچ کوکب روشنی به شکل سلاح در کنار دیده نمی‌شود به نام اعزل (بی سلاح) موسوم است. (همان: ۹۷۹)

این دو کوکب را از جهت بلندی جایگاه آن «سماکین» نامیده‌اند زیرا واژه‌ی «سماک» در لغت به معنی بلندی است (بیرونی، ۱۳۶۷: ۱۰۱)

در ابیات خواجه صرفاً سماک رامح و جایگاه بلند آن مدنظر شاعر بوده است:

تیر شهاب گشته صفِ اهرمن شکاف رمح سماک آمده شیر فلک شکار
(خواجه، ۱۳۷۴: ۵۴)

قطب سماک نیزه مریخ انتقام گردون آفتاب دل صاعقه سنان
(همان: ۱۰۸)

او سماک رامح را نیزه‌ی زرین و قمر را سپر نقره‌ای ممدوح دانسته است:
رامح چرخ از سماک سانس دور قمر آخته زرین سنان ساخته‌سیمین مجن
(همان: ۱۰۳)

و نیز ۱۳/۱۰۷، ۲۴/۱۱۰، ۱۷/۵۹۶.

۴-۴- اکلیل

اکلیل شمالی یا فکّه‌ی یا کاسه‌ی درویشان ششمین صورت از صورت‌های فلکی شمالی است که با هشت کوکب به شکل تقریباً دایره ناتمام در پشت عصای صورت فلکی عوا جای دارد. (ماهیار، ۱۳۹۳: ۸۲) ستاره‌ی روشن جنوبی آن از ستارگان قدر دوم است که آن را «نیر الفکّه» و «المنیر من الفکّه» گویند و بر اسطرلاب‌ها نقش می‌کنند. (صوفی، ۱۳۸۱: ۵۲)

در ادبیات فارسی مقصود از «اکلیل» همان منزل هفدهم قمر است که در صورت فلکی عقرب جای دارد. (ماهیار، ۱۳۹۳: ۸۲)

مانند مَهِی که جبهه‌ی او بدر است در بلده ندیدم قمری با اکلیل
(خواجو، ۱۳۷۴: ۵۴۲)

اکلیل را ز جبهه‌ی گردون در افکند اکنون که شاه گنبدخضرا پدید نیست
(همان: ۲۵۷)

سپهر سیه‌روی کُحلی سلب را ز اکلیل بر جبهه‌ی تاج مرصع
(همان: ۶۵)

نعل شبرنگش نگر اکلیل جوزا آمده خاک پایش سرمه‌ی چشم ثریا آمده
(همان: ۶۱۱)

۴-۵- بلده

بلده منزل بیست و یکم ماه است و آن جایی است بر آسمان که خالی از ستارگان است. از این رو آن را به بیابان تشبیه کرده‌اند و آن ستارگان که از جهت غرب بر کنار آن هستند، «قلاده» می‌گویند.
خواجو می‌گوید:

مانند مَهِی که جبهه‌ی او بدرست در بلده ندیدم قمری با اکلیل
(همان: ۵۴۲)

۴-۶- ثریا (پرن، پروین، خوشه‌ی پروین، عقد پروین)

ثریا مجموعه‌ی شش و یا هفت کوکب در کوهان صورت فلکی ثور است که به خوشه‌ی انگور شباهت دارد. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۰۸) این مجموعه ستارگان که احتمالاً بیش از چند صد کوکب است در فضا با هم حرکت می‌کنند ولی با چشم غیر مسلح همواره شش ستاره‌ی آن قابل رؤیت است و ستاره‌ی هفتم آن بسیار کم نور و ناپیداست.

شباهت به گردنبند و خوشه آن را «عقد ثریا» و «خوشه‌ی پروین» نامیده‌اند. اعراب آن را «ثریا» و «النجم» و پارسیان آن را «پرن» و «پروین» می‌خوانند.

ثریا منزل سوم از منازل بیست و هشت گانه قمر است. در ابیات خواجو از آن با عنوان‌های «عقد پروین و پرن» نیز تصویرهای گوناگونی ارائه گردیده است:

نعل سُم دلدلش تاج سر فرقدین خاک ره قنبرش سرمه‌ی چشم پرن
(همان: ۱۰۴)

چون حضرت بساط شرف گسترد، سپهر در مجلسست ز خوشه‌ی پروین کند نثار

(همان: ۴۸)

شب‌ی بود قمر را و از مهر آن مه گسسته مرا عقد پروین ز مدمع

(همان: ۶۵)

و نیز ۷۶ / ۱۷، ۲۴۴ / ۲۱، ۴۸۱ / ۳، ۵۸۴ / ۱

و گاهی جایگاه بلند ثریا مدّ نظر شاعر بوده است:

درفش شمعی خورشید پیکر شه مشرق ز قلبگاه افق بر کشیده سر به ثریا

(همان: ۳)

گهی که عزم شبیخون کنی برانجم چرخ به سبزخنگ فلک بر نه از ثریا زین

(همان: ۳۶۲)

گذشتگان پروین را به جهت نزدیک به هم بودن ستاره‌های خرد آن مظهر تجمّع و هم بستگی دانسته‌اند.

با تشبیه قطره‌های اشک و رده‌های دندان به آن، نزدیک بودن این ستارگان را به

یکدیگر مبنای تصویرسازی خود قرار داده است:

چو صبحدم متبسم شدی فلک پنداشت که از قمر بدرخشید رشته‌ی پروین

(همان: ۴۷۸)

و گاهی میان ستارگان ثریا و اشک‌های ریزان و درخشنده خود تشبیهی برقرار

کرده است:

و گر سپهر برد نام آتش جگرش کند به اشک چوپروین ستارگان را آب

(همان: ۶۱۶)

خواجو چنین که اشک تو بینم ز تاب مهر گویی مگر که رشته‌ی پروین گسسته است

(همان: ۴۰۱)

۵- تشکیل کانی‌ها به تاثیر نور آفتاب

گذشتگان بر این باور بودند که آفتاب همچون کیمیاگری است که از تأثیر اشعه‌های آن در تجاوزیف زمین، بخاری حاصل می‌شود که در شرایطی، خاص بخارها دگرگون شده و از استحاله آن‌ها فلزات و جواهرات گوناگون آفرینش می‌یابند. (خواجه نصیر طوسی، ۱۳۴۸: ۱۶) از این رو از میان افلاک هفت گانه خورشید خالق گنج‌های نهانی در کانی‌ها و دریاها و خشکی‌هاست. خواجو گاهی به توصیف خاصیت کیمیاگونه‌ی خورشید پرداخته و زمانی برای آفرینش مبالغه‌های شاعرانه‌ی خود در ستایش ممدوح از آن بهره جسته است:

زانک چو تأثیر آفتاب نباشد سنگ به تدویر آسمان نشود زاج

(خواجو، ۱۳۷۶: ۱۸)

آفتاب صیرفی کو بر معادن مشرف است پیش دستت سیم‌رادر سنگ‌پنهان یافته

(همان: ۱۲۰)

و نیز ۱۹ / ۵۸۱، ۲۱ / ۶۰۵، ۹ / ۶۰۶.

۶- عطارد نویسنده‌ی افلاک

در نجوم احکامی، عطارد را «کوکب حکما و طبیبان و منجمان و شعرا و اذکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و دین و نطق و پاکی و ادب و صنایع دقیقه» دانسته‌اند. (مصفی، ۱۳۶۶: ۵۱۲)

در اشعار خواجو نیز اعتقاد به این باور احکامیان با دادن صفاتی مانند کاتبی و نویسندگی افلاک به سیاره‌ی عطارد اشاره شده است.

منشی دیوان گردون آن‌که تیرش کُنیت است کمترین دفترکش نواب دیوان تو باد

(خواجو، ۱۳۷۴: ۱۵۲)

تا تیر فلک، منشی دیوان سپهرست بادا رقم حکم تو بر صفحہی عالم
(همان: ۸۳)

و نیز ۱۷/۱۲۲، ۲۱/۶۱۱.

۷- ناهید (زهره) مطرب فلک

سیاره‌ی زهره در آسمان، ساکن فلک سوم و خنیاگر آن است و در اشعار، متصّف به صفاتی مانند چنگ‌زنی، باده‌نوشی، پایکوبی و شعر خوانی است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۷)
با توجه به تمامی باورهای کهن در خصوص زهره (ناهید)، منجمان احکامی این ستاره را «کوکب زنان و مردان و مخنثان و اهل زینت و تجمل و لهو و شادی و طرب و عشق و ظرافت و سخریّه و سوگند دروغ» (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۴۷) دانسته‌اند.
خواجو نیز بیشتر به همین جنبه از باورها در مضمون آفرینی با سیاره‌ی زهره نظر داشته است:

مطربت ناهیدو چون ناهید در مجلس هزار خاطرات خورشیدو چون خورشید در عالم خطیر
(خواجو، ۱۳۷۴: ۴۳)
در هوای مجلسش هر صبح در بزم افق دعد گردد زهره‌ی خنیاگر و بریط رباب
(همان: ۵۷۳)

و نیز ۱/۵۵، ۱۹/۹۷، ۱۸/۱۴۶، ۸/۱۶۹، ۱۸/۲۸۹، ۱۳/۳۶۲، ۱۴/۳۶۷، ۲/۵۷۸،
۱/۶۳۹، ۱/۷۵۷.

۸- مریخ (بهرام) جنگجوی فلک

در نجوم قدیم که آن را در عربی، مریخ می‌نامند، نام یکی از هفت سیاره است. منجمان احکامی به همین علت، مریخ را کوکب لشکریان و امرای ظالم و دزدان و مفسدان و

آتشکاران و بیاعان ستور شمرده، قهر و شجاعت و جسارت و سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذای مردمان و زنا و خیانت را بدو نسبت داده‌اند. (مصفی، ۱۳۶۶: ۷۲۹)

بر مبنای همین باورهای احکامی و اسطوره‌های کهن است که شاعران فارسی در اشعار خود از مریخ با نام‌های سلحشور، خنجرکش، جنگجو، خون آلود و ... یاد کرده‌اند: ترک تیرانداز پر دل را ز پنجم رزمگاه چرخ بر آن پیکر و پیکار حیران یافته (خواجو، ۱۳۷۴: ۶۰۶)

ترک خنجرکش که بر پنجم فلک خنجر کشد روز کین از لشکر خنجر گزاری بیش نیست (همان: ۱۶۸)

آن که ترک فلکی هندوی ترکش کش اوست نه فلک حلقه‌ای از بند کمر ترکش اوست (همان: ۱۳۶)

انتقامت چو شست بگشاید قلب مریخ را کند آماج (همان: ۱۶)

و نیز ۴/۱۰۸، ۸/۱۵۱، ۱۰/۳۷۲.

۹- مشتری (برجیس) قاضی فلک

در اشعار شعرا غالباً از مشتری به عنوان «قاضی فلک» نام برده می‌شود. این مورد به باوری در بین احکامیان بر می‌گردد. در نجوم احکامی، مشتری «کوکب قضات و علما و اشراف و اصحاب مناصب و ارباب نوامیس و ترسایان» است. (مصفی، ۶۶۳۱: ۶۳۷) بر پایه‌ی همین باورها، مشتری در شعر فارسی با القابی چون «قاضی دیوان کواکب»، «قاضی فلک» و «قاضی القضاہی» نامیده شده است؛ چنان که خواجو می‌گوید:

قاضی القضاہی مسند پیروزه از شرف در زیر شقه علمت بسته طیلسان (خواجو، ۱۳۷۴: ۱۰۹)

از شرف قاضی دیوان کواکب را قضا شقّه‌ی رایات میمون تو سازد طیلسان
(همان: ۵۹۷)

همین زمان برو و قاضی فلک را گوی که یک نفس چه بود گر قدم برنجانی
(همان: ۳۶۷)

و نیز ۲۰ / ۱۸، ۷۲ / ۳، ۱۱۶ / ۱۳، ۱۴۷ / ۱۴.

۱۰- زحل (کیوان) پاسبان فلک

منجمان احکامی، زحل را «کوکب پیران و دهقانان و ارباب قلاع و خاندان‌های قدیم و غلامان سیاه و صحرائشینان و مردم سفله، خسیس و زاهدان بی‌علم و موصوف به صفات مکر و کینه و جهل و بخل و وقار و ستیزه و کاهلی می‌شمردند.» (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۲۷)
خواجه زحل کوکب معمر، پاسبان فلک می‌شمرد:

بگذر از کیوان که آن هندوی پیرسالخورد با علو قدر و تمکین بزبهای بیش نیست
(خواجه، ۱۳۷۴: ۶۳۸)

هندوی زمین روب در بارگاہت باد پیری بُود حارس محروسه‌ی سابع
(همان: ۶۹)

کیوان به حکم اوست برین برج پاسبان بهرام از امر اوست برین قلعه کوتوال
(همان: ۳۷۲)

پاسبان هفتمین طارم که کیوان نام اوست برجناب بارگاہت پرده‌داری بیش نیست
(همان: ۱۶۸)

نیز ۶۰ / ۷، ۶۹ / ۱۰، ۱۰۸ / ۱۶، ۳۶۳ / ۱۷.

۱۱- مریخ (بهرام)، نحس اصغر و زحل (کیوان)، نحس اکبر

منجمان احکامی زحل را نحس اکبر و مریخ را «نحس اصغر» دانسته‌اند. خواجه در

خواجو نیز مانند دیگر شاعران سعادت را به عنوان یکی از رایج‌ترین ابزار ابداع مضمون برای ممدوح، در شعر خود به کار برده است.

در شب چراغ خاوری بر سرنقاب مشتری وز مهررویش مشتری بازهره در کارآمده (خواجو، ۱۳۷۴: ۷۵۹)

و در پاره‌ای اجرام آسمانی را سعد و یا نحس انگاشته است:

جهان کز تحت فرمان تون تواند برون رفتن ز سعد و نحس اجرامش رهایی ده که بتوانی (همان: ۱۲۶)

و در ابیات زیر از مشتری با نام سعد اکبر یاد کرده است:

به مسندی که بر آن سعد اکبر است مقیم به ادهمی که بر آن شاه انجم است سوار (همان: ۵۱)

و نیز ۶/ ۶۴، ۲۳/ ۶۸، ۶/ ۶۹، ۱۸/ ۳۶۷، ۷/ ۶۶۷.

نتیجه‌گیری

- ۱- شاعران در گذشته با علم احکام نجوم، همانند سایر علوم، آشنایی کامل داشته و در اشعار خود غالباً از آن‌ها به وفور بهره گرفته‌اند.
- ۲- اصطلاحات نجومی و باورهای عامیانه‌ی مربوط به آن باورها، دستمایه‌ی آفرینش مضامین شعری خواجو بوده و عرصه‌ای برای کلام فضل‌فروشانه‌ی وی شده است.
- ۳- بسیاری از شاعران و نویسندگان، با تأثیرپذیری از عصر خود شماری از باورها و اعتقادات عامه را در آثارشان راه داده‌اند و اثرشان از منابع شایسته‌ی بررسی در زمینه‌ی مردم‌شناسی و فرهنگ عامه محسوب می‌شود.

فهرست منابع

۱. بیرونی، خوارزمی، ابوریحان محمد بن محمد (۱۳۶۲)، التفهیم لاوائل صناعه‌ی التنجیم، با تجدیدنظر و تعلیقات و مقدمه استاد جلال الدین همایی، تهران، بابک.
۲. حلبی، علی اصغر (۱۳۷۸)، سی قصیده از ناصر خسرو، چ نهم، تهران، پیام نور.
۳. خواجه‌سوی کرمانی، ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی (۱۳۷۴)، دیوان شعر، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چ سوم، تهران، پازنگ.
۴. خواجه نصیر طوسی، محمد بن محمد بن حسن (۱۳۴۸) تنسوخ نامه ایلخانی، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۵. صوفی، عبدالرحمن (۱۳۸۱) صور الکواکب، ترجمه خواجه نصیر الدین طوسی، به اهتمام بهروز مشیری، تهران، ققنوس.
۶. ماهیار، عباس (۱۳۸۲) ثری تا ثریا (دفتر یکم شرح مشکلات خاقانی) کرج، جام گل.
۷. ماهیار، عباس (۱۳۹۳) نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب پارسی، تهران، انتشارات اطلاعات.
۸. مصاحب، غلامحسین (سرپرست) دایره‌ی المعارف فارسی، تهران، انتشارات فرانکلین و موسسه امیرکبیر.
۹. مصفّی، ابوالفضل (۱۳۶۶)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ دوم، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. نظامی گنجه‌ای، خسرو و شیرین، چ چهارم، به تصحیح حسن وحید خوانساری به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.